

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی^(ره) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبیعتاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

#جلسه ۱۱۵: ۹۸۰۸۱۴

فردا شهادت امام حسن عسگری است. ایشان در بیانی که برای فضای ما خیلی بدرد می‌خورد می‌فرمایند: «ایاک و الکسل فإنه یضر بالدين و الدنيا»^۱. باید قطع بدانیم که اگر بخشی از مشکلات ما در عدم فهم برنامه و طریق باشد، دو چندان او و بلکه بیشتر، مرهون عدم همت ما در پیمودن این راه است. ممکن است انسان تردیدهایی در برنامه‌ریزی داشته باشد اما بخش عمده‌ای که ما را از رسیدن به هدف محروم میکند و نمیگذارد به غایاتی که استعداد رسیدن به آنها در ما هست برسیم، تنبلی و سستی و کسالت و عدم پشت‌کار و دونه‌مندی است. فلذا همزمان که برنامه‌ریزی میکنیم باید دائماً به ایجاد انواع محرک‌هایی که ما را در رفتن به سمت هدف تحریک میکنند نیز توجه جدی داشته باشیم. بشدت بهره‌ریم از اینکه سستی و کسالتی در پیمودن راه برایمان پیش بیاید. خیلی باید زحمت کشید. دقیقه‌ای را نباید از دست داد. لیس للإنسان إلا ما سعی. هر قدر کوشش کنیم بعداً ثمراتش را خواهیم دید.

الفصل الأول في أن الماهية في حد ذاتها لا موجودة و لا لا موجودة

- آدرس‌ها: اسفار ج ۲ ص ۳ تا ۸؛ کشف المراد (شرح تجرید) مسأله ۱ از فصل ۲؛ شرح منظومه ج ۲ ص ۳۳۳ تا ۳۳۷؛ شرح مبسوط ج ۴ ص ۳۰۹ به بعد؛ در شرح مختصر این بحث نیست.

سه اصطلاح در ماهیت

ماهیت دست کم سه اصطلاح دارد^۲:

۱- ماهیت بالمعنی الاعم^۳: ما به الشیء هو هو که حتی شامل خود وجود، واجب تعالی و حتی عدم هم میشود. طبعاً صحبت از اصیل بودن یا اعتباری بودن این ماهیت بی‌معناست زیرا بسته به نوع متعلقش، متفاوت است.

۲- ماهیت بالمعنی الاخص (=معقولات اولی = مقولات و زیر مجموعه‌های آنها): در این معنا مفاهیم ماهوی اموری هستند که ذات و ذاتیات مصادیق خود را منعکس می‌کنند و نشان می‌دهند که اشیای خارجی «چه چیزی» هستند یعنی همانچه که در جواب سؤال ماهو؟ مقول و محمول می‌شود: هو انسانٌ أو بقرٌ أو حجرٌ. در این معنا وقتی می‌گوییم ماهیت، منظورمان همین سنگ و انسان و چوب و بقر است؛ «ماهیه» در این اصطلاح، زبان خاص اشیاء است که حکایت از حد وجودی شیء می‌کند مثلاً سنگ می‌گوید من سنگ هستم نه چیز دیگر؛ ماهیت در این معنا، در برابر وجود اصیل که زبان مشترک اشیاء است قرار دارد.

^۱ روایت را در نرم‌افزار نور پیدا نکردم.

^۲ برخی از عباراتی که در توضیح این سه اصطلاح آمده از درس بدایه استاد برگرفته شده است.

^۳ اینها اصطلاح مستقر ندارند. پس ممکن است در برخی از کتب فرق کند. مهم محتواست.

ماهیت بالمعنی الاخص میتواند هم جزئی متشخص باشد و هم نباشد. به بیان دیگر میتواند ورای فضای فاعل شناسا واقعیت داشته باشد و میتواند در فاعل شناسا واقعیت و معنا داشته باشد. وقتی خارج از فضای فاعل شناساست ممکن است حسی باشد و ممکن است مثالی (خیالی) و یا عقلی باشد. همچنین وقتی در درون فاعل شناسا شکل میگیرد نیز ممکن است محسوس باشد و ممکن است متخیل و یا معقول (کلی قابل صدق بر کثیرین) باشد.

۳- ماهیت بالمعنی العام (معقول ثانی فلسفی): در این معنا، نگاه به یک ماهیت خاص نداریم بلکه معنایی کلی مد نظر است یعنی تمام آنچه که می‌تواند در جواب به سؤال ماهو؟ مقول و محمول واقع شوند. در این نگاه وقتی می‌گوییم ماهیت، منظورمان آن محتوایی است که مشترکاً در همه ماهیات وجود دارد. در این اصطلاح، «الماهیه» زبان مشترک ماهیات است یعنی انسان و سنگ و چوب، علاوه بر اینکه زبان خاص (ماهیت بالمعنی الاخص) دارند همگی یک زبان مشترک ماهوی هم دارند و آن این است که می‌گویند همه ما گونه‌هایی از ماهیت هستیم. این معنا معقول ثانی فلسفی تمام ماهیات بالمعنی الاخص و عرض عام آنهاست یعنی در ذات ماهیات اخذ نشده و درون آنها را توضیح نمیدهد بلکه فقط از نحوه تحقق آنها در نظام هستی حکایت می‌کند یعنی میگوید واقعیت اینها، تعینی است نه متعینی؛ یعنی وجود متعین نیست بلکه تعین و حدود وجود را توضیح میدهد.

تمام حکما قائل به اعتباریت ماهیت بالمعنی العام هستند حتی اشراقیون. پس اگر خواجه یا شیخ اشراق در عباراتشان می‌گویند ماهیت اعتباری است، این معنا را مد نظر دارند. همچنین از آنجاکه این معنا از ماهیت، معقول ثانی فلسفی است بسته به متن موصوفش ممکن است در خارج یا در ذهن متحقق باشد.

• مراد از ماهیت در این مرحله، ماهیت بالمعنی الاخص است:

علامه در تعریف ماهیت می‌فرماید: «ما يقال فی جواب ما هو». فیلسوف با این بیان بدنبال این است که ما را به بحث نظام پرسش‌ها ببرد.

در منطق بحثی داریم با عنوان نظام پرسش‌ها. وقتی با یک شیء برخورد میکنیم با انواع پرسش‌ها روبرو میشویم. و این، بحث خیلی جالبی است اگرچه در منطق نسبت به آن بی‌مهری شده است. یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت یک شیء این است که انواع پرسش‌ها را درباره او مطرح کنید. هر سوال، یک زاویه دید متفاوت و ویژه به شما میدهد. مای شارحه، هل بسیطه، هل مرکبه و مانند آن.

• دقت کنید «ما يقال (یُحمل) فی جواب ما هو»، رهزنی ایجاد نکند که پس ماهیت، فقط در فضای حمل و ذهن است. حمل در اینجا حمل فلسفی است که بازتاب آن در ذهن، تبدیل به گزاره و حمل ذهنی میشود.

• قبلاً هم گفتیم حکما و از جمله علامه با طرح یکی از مهمترین ویژگی‌های ماهیت به شناسایی ماهیت پرداخته‌اند. این ویژگی عبارتست از اینکه ماهیت وقتی بلحاظ ذاتش -یعنی من حیث هی هی- ملحوظ شود، مفاهیم متقابل، بطرفینشان از او مرتفع هستند. فیلسوف در مطالعه هستی به پدیده‌ای برمیخورد که وقتی به ذات این پدیده نظر میکند نه وجود در او هست و نه عدم، نه موجودیت و نه معدومیت (لاموجودیت).

• ماهیت من حیث هی هی را دو جور میتوان ملاحظه کرد: ۱- یک وقت مرادمان خالص ماهیت یا همان ماهیت بشرط لای از غیر است. خب چنین ماهیتی فقط در ذهن قابل تحقق است و امکان تحقق خارجی ندارد؛ ۲- اما غالباً مراد از «من حیث هی هی»، لابشرط مقسمی است. یعنی فقط با ذات ماهیت کار دارید و با هیچ چیز دیگر نفیاً و اثباتاً کار ندارید. چنین چیزی میتواند با هزاران وضعیت جمع شود یعنی کلی طبیعی. مراد از ماهیت من حیث هی هی، در بحث ما، همین کلی طبیعی لابشرط مقسمی است که میتواند هم کلی باشد هم جزئی، هم موجود باشد هم معدوم، هم ذهنی باشد هم خارجی، هم محسوس باشد هم متخیل و هم معقول. همین نشان میدهد که ذاتش، نه کلی است نه جزئی، نه موجود است نه معدوم، نه ذهنی است نه خارجی.

الماهیة فی حد ذاتها لا موجودة و لا لا موجودة

فی حد ذاتها یعنی ذهنتان را فقط و فقط متمرکز کنید روی بعد ماهوی. به هیچ چیز دیگر کار نداشته باش. باز هم نه به این معنا که او را از چیزهای دیگر خالی کن زیرا این میشود بشرط لا. لابشرط مقسمی خنثی است از اینکه همراه دیگران باشد یا نباشد.

• علامه در آخر فصل نکته‌ای می‌آورند که خودشان در عنوان این فصل، آن را رعایت نکرده‌اند. آنجا می‌گوید سلب باید بر حیثیت، مقدم باشد یعنی بگوییم الماهیة لیست من حیث هی الای. اما اینجا سلب (لاموجوده) را بر حیثیت (فی حد ذاتها) مقدم کرده‌اند.

الماهیة -و هی ما یقال فی جواب ما هو-

• مدعا این است که هیچ‌یک از طرفین مفاهیم تقابلی تناقضی در ذات ماهیت اخذ نشده‌اند. دلیل حکما این است که وقتی ما ذات ماهیت را در نظر می‌گیریم، هر دو طرف، قابل سلب هستند. البته اصل استدلال همانطور که علامه آورده‌اند این است که ماهیت هم میتواند موجود شود و هم میتواند معدوم باشد:

لَمَّا كَانَتْ مِنْ حَيْثُ هِيَ وَبِالنَّظَرِ إِلَى ذَاتِهَا فِي حَدِّ ذَاتِهَا لَا تَأْبَى أَنْ تَتَّصِفَ بِأَنْهَا مَوْجُودَةٌ أَوْ مَعْدُومَةٌ، كَانَتْ فِي حَدِّ ذَاتِهَا لَا مَوْجُودَةٌ وَ لَا لَا مَوْجُودَةٌ

• بالنظر إلى ذاتها في حد ذاتها» عبارت اخرای «من حیث هی» است.

• در عنوان فصل فرمودند «لا موجودة و لا لاموجوده»، اینجا ابتدا فرمودند: «موجوده أو معدومة» و سپس دوباره فرمودند: «لا موجودة و لا لاموجوده». این تغییر تعبیر اولاً بدین خاطر است که ممکن است کسی بگوید نقیض موجوده، معدومه نیست بلکه لاموجوده است؛ ثانیاً علامه میخواهد بگوید معدومه دقیقاً همان لاموجوده است.

• قبلاً گفته‌ایم که اگر کسی این چند سطر اولیه این فصل را خوب متوجه شود و فهم کند دستِ کم دستِ کم، یک سوم عبارات صدر المتألهین برایش حل شده است.

• علامه در ادامه همین بیان را با تعبیری دیگر می‌آورند. این تعبیر ناظر است به سوالی که در بحث مواد ثلاث ایجاد شد. در ابتدای مرحله ۴ فصل ۱ ذیل عنوان «طرح اصل تقسیم» فرمودند: «هر شیئی را در نسبت

با وجود فرض کنید از چهار حالت خارج نیست. یا وجود برای او ضروری است (و خوب)؛ یا عدم برایش ضروری است (امتناع)؛ یا وجود و عدم هیچ یک برایش ضروری نیستند (امکان)؛ یا وجود و عدم هر دو برایش ضروری اند که این قسم آخر اجتماع نقیضین و در نتیجه باطل است». آنجا این سوال مطرح شد که خب با این بیان، قسم سوم هم ارتفاع نقیضین است. در پاسخ به این شبهه علامه چهار بیان مطرح میفرماید:

بیان اول:

مراد این است که موجودیت و معدومیت، هیچیک در ذات ماهیت اخذ نشده اند اگر چه که بلحاظ واقعیت خارجی، بالاخره ماهیت یا متصف به وجود است یا عدم؛ اما دقت کنید این اتصاف، اتصاف به صفت خارج از ذات و مغایر با ذات است یعنی ماهیت در همان لحظه که موجود است موجود نیست و در همان لحظه که معدوم است معدومیت در ذات او راه نیافته است.

بمعنی أن الموجود و اللاموجود ليس شيءٍ منهما مأخوذاً في حد ذاتها بأن يكون عینها أو جزءها و إن كانت لا تخلو عن الاتصاف بأحدهما في نفس الأمر بنحو الاتصاف بصفة خارجة عن الذات^۴

همین ماهیتی که لاموجوده و لا لاموجوده است، بلحاظ واقع، یا متصف به وجود است و یا متصف به عدم. این همان است که ملاصدرا میگوید: ماهیت در همان هنگام که موجود است نه موجود است نه معدوم.

پس بلحاظ درون ذات، نه موجود است و نه معدوم؛ و بلحاظ بیرون ذات یا متصف به وجود است یا عدم.

[بیان دوم:] و بعبارة أخرى الماهية بحسب الحمل الأولي ليست بموجودة و لا لاموجودة و إن كانت بحسب الحمل الشائع إما موجودة و إما لا موجودة

اینکه میگوییم لاموجوده و لا لاموجوده بحسب حمل اولی است و اینکه میگوییم یا موجوده یا معدومه بلحاظ حمل شایع است.

ماهیت نه وجود است نه عدم، نه موجودیت است نه معدومیت؛ اساساً ماهیت امری غیر از وجود و عدم است.

• بارها تذکر داده ایم که در نگاه علامه، حمل اولی بمعنای ذهنی بودن نیست. حمل اولی یعنی حمل درون ذاتی. ما با ذات ماهیت کار داریم و کاری نداریم به اینکه ماهیت در خارج است یا ذهن.

بیان سوم:

ارتفاع نقیضین وقتی رخ میدهد که شما نقیضین را از جمیع مراتب شیء بردارید، وگرنه اگر آنها را فقط از یکی از مراتب شیء (همان مرتبه ذات) بردارید اشکالی پیش نمی آید.

آیت الله جوادی در رَحِیقِ مَخْتوم ج ۶ ص ۴۵ به این بیان اشکال میگیرند که قاعده عقلی تخصیص بردار نیست اگر ارتفاع نقیضین محال است همه جا و در همه مراتب، محال است.

^۴ استاد از این تعبیر علامه که موجودیت و لاموجودیت صفات خارج از ذات ماهیت هستند، خیلی تجلیل کردند.

علامه گویا در پاسخ به اشکال آیت الله جوادی، بوسیله «هذا هو المراد بقولهم» اشاره میکنند که دقت کنید مراد حکما از این حرف، دقیقاً همان است که در دو بیان قبلی گفتیم. منظور آنها این است که موجودیت و معدومیت در مرتبه ذات اخذ نشده است اگرچه بلحاظ واقع و مرتبه نفس الامر بالاخره یا موجود است یا معدوم. به بیان دیگر اینکه بگوییم در جمیع مراتب (اعم از مرتبه ذات و مرتبه واقع) موجودیت و معدومیت از ماهیت مرتفع میشوند منجر به محال است اما اگر فقط در یک مرتبه - که همان مرتبه ذات باشد - این دو را از ماهیت مرتفع کنید مشکلی پیش نمی آید و در حقیقت ارتفاع نقیضینی رخ نداده است.